

پرسشهای قرآنی

سیدعلی دلبری حسینی

اشاره:

با توجه به اهمیت فراوان پرسش و پاسخ و با علم به اینکه در زمینه علوم و معارف قرآنی، پرسشهای زیادی در ذهن پیروان قرآن وجود دارد و نیز در راستای افزایش ارتباط نشریه با مخاطبین خود، این نشریه در نظر دارد در هر شماره به برخی از پرسشها و مشکلات دوستداران قرآن، پاسخی کوتاه و مفید دهد. علاقه‌مندان می‌توانند پرسشهای قرآنی خود را به نشانی نشریه ارسال کنند.

پرسش ۱: مبدأ خلقت حضرت آدم علیه السلام در قرآن و کیفیت آن چگونه است؟ آیا انسان، تکامل یافته مخلوقات دیگر است؟

قرآن، برای آفرینش انسان نخست، یک آفرینش مستقل قائل است؛ بدون آنکه

برگرفته و تکامل یافته از نوع دیگری باشد. یک آفرینش فوق‌العاده و معجزه‌گونه؛ مانند آفرینش حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر؛ یعنی، خداوند اراده کرد و در اثر اراده او، یک مجسمه گلی، تبدیل به انسان کامل و عاقل شد.^۲
در قرآن، برای انسان نخست، سه مرحله از خلقت آمده است: مرحله مبدأ؛ مرحله صورتگری؛ مرحله دمیدن روح.

الف) مرحله مبدأ

قرآن، مبدأ آفرینش انسان را اموری به شرح ذیل معرفی می‌کند:

- ۱- خاک: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ»^۳ (ای مردم! اگر درباره رستاخیز در شکّید ما شما را از خاک آفریدیم).
- ۲- گِل: «الذی أحسن کلّ شیء خلقه و بدأ خلق الإنسان من طین»^۴ (همان کسی که هر چیز را که آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد).
- ۳- گِل چسبنده: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن طِینٍ لَّازِبٍ»^۵ (ما ایشان را از گِل چسبنده آفریدیم).
- ۴- گِل بدبو و تیره‌رنگ: «و لقد خلقنا الإنسان مِن صلصالٍ مِّن حَمَأٍ مَّسْنُونٍ»^۶ (و انسان را از گِل خشک، از گِل بدبو و تیره‌رنگ آفریده‌ایم).
- ۵- چکیده گِل: «و لقد خلقنا الإنسان مِن سلالةٍ مِّن طِینٍ»^۷ (به راستی که انسان را از

۱. «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تَرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران/۵۹)؛ یعنی: مَثَلِ عِيسَىٰ نَزْدَ خدَا هَمْچُون مَثَلِ آدَمِ اسْت (هر دو خلقت، فوق‌العاده است) خداوند او را از خاک آفرید (بدون پدر و مادر)، [سپس به غافلان می‌فهماند که هر کاری در برابر اراده حق، سهل و آسان است. تنها کافی است اراده کند] و بفرماید «موجود باش» آن هم بلافاصله با اراده او موجود می‌شود.
۲. نظر جدید دانشمندان و فسیل‌شناسان نیز شایان ذکر است که انسان موجود (نسل حضرت آدم علیه السلام) نمی‌تواند مشتق از موجودات میلیونها سال قبل باشد.

۳. حج/۵ و نیز رک: آل عمران/۵۹؛ کهف/۳۷؛ روم/۲۰؛ فاطر/۱۱؛ غافر/۶۷

۴. سجده/۷ و نیز رک: انعام/۲؛ اعراف/۱۲؛ ص/۷۱ و ۷۶؛ اسراء/۶۱

۵. صافات/۱۱
۶. حجر/۲۶ و نیز رک: حجر/۲۸ و ۳۳

۷. مؤمنون/۱۲

چکیده گل آفریده ایم.)

۶- گِلِ خشکیده؛ مانند «کوزه سفالین»: «خلق الإنسان من صلصال كالفخار»^۱ (انسان را از گِلِ خشکِ همچون سفال آفرید).

این آیات، بیانگر ماده نخستین انسان است. مجموع امور ششگانه، حالات گوناگون یک شیء به شمار می‌روند و ماده واقعی در همگی یک چیز (ماده تراپی) بیش نیست؛ بدون اینکه آنها به عنوان تبدیل و دگرگونی نوعی به نوع دیگر، شمرده شوند.

ب) مرحله صورتگری

این، همان مرحله مجسمه‌سازی و صورت‌بندی ظاهری بر روی آن هیكل گلی است که هنوز روح در آن دمیده نشده بود.^۲

در این زمینه، قرآن می‌فرماید:

۱- «و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم»^۳ (به تحقیق شما را آفریدیم آنگاه صورت‌بندی کردیم سپس به فرشتگان امر کردیم که بر آدم سجده کنید).

۲- «و بدأ خلق الإنسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیہ من روحه»^۴ (و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد، سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب پست و بی‌قدر آفرید. سپس (اندام) او را موزون ساخت (و به صورت مجسمه درآورد) و از روح خویش در وی دمید).

مقصود از تصویر، همان تسویه در آیه دوم است و مقصود از تسویه، همان

۱. رحمن/۱۴ و نیز رک: حجر/۲۶ و ۲۸ و ۳۳

۲. «... وَ لَا طَہَا (تربۃ) بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَّلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَعْمَاءٍ وَ وُضُوءٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ...» (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة اول، ص ۴۲)؛ یعنی: خاک را با رطوبت عجین کرد تا گِل چسبنده گردید و از آن صورتی ساخت که دارای جوانب، پیوندها، اعضا و قسمتهای متمایز بود.

۳. سجده/۸

۴. اعراف/۱۱

آفرینش حکیمانه اعضا و صورتگری انسان به صورت موزون و معتدل و دور از افراط و تفریط است.

ج) مرحله دمیدن روح

پس از مرحله صورتگری، مرحله دمیدن روح در کالبد او آغاز می‌گردد. در این مرحله، مجسمه گلی به صورت موجودی متحرک و حساس و عاقل در آمد و اگر انسان، مسجود ملائکه گردید و برگزیده خلقت و موجود برتر به شمار می‌رود، به سبب داشتن همین روح و روان است؛ روحی که در پرتو آن، می‌تواند استدلال نماید و غرائز را کنترل کند.

قرآن، این مرحله از خلقت انسان نخست را در آیات متعددی بیان کرده است که به یک نمونه بسنده می‌کنیم:

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَمُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱ (آنگاه که او را پرداختم (اعضای بدن آن را متساوی و متناسب قرار دادم) و در آن از روح خود (روحی بزرگ و شایسته) دمیدم، همگی بر او سجده کنید).

نکته جالب توجه در این آیات، آن است که از روح دمیده شده در انسان، به عظمت یاد شده است؛ آنجا که پروردگار به خود نسبت داده (من روحی)؛ یعنی روح، برتر از مادیات و طبیعیات است. بنابراین، خلقت حضرت آدم علیه السلام یک خلقت فوق العاده و مستقل بوده است و می‌توان گفت که قرآن، انسان نخست - بلکه تمام انسانها^۲ - را معجونی مرکب از ماده و روح می‌داند که ابتدا کالبدی آفریده شده و سپس روان لطیف در آن دمیده شده است^۳.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا وَ خَلَقَ رُوحًا ثُمَّ أَمَرَ مَلَكًا فَنَفَخَ فِيهِ ...»^۴ (خداوند آفریده‌ای آفرید و روحی آفرید، سپس فرشته‌ای را

۲. سجده/ ۸-۹

۱. حجر/ ۲۹ و نیز رک: ص/ ۷۲ و سجده/ ۹

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۳۲، حدیث ۵

۳. محمد هادی معرفت، تاریخ قرآن، ص ۱۴

دستور داد تا روح را در آفریده بدمد.^۱

پرسش ۲: منظور از «أیدیکم إلى المرافق»^۲ در آیه وضو چیست؟ آیا ظاهر قرآن، وضو گرفتن شیعه را تأیید می‌کند یا اهل سنت را؟

☑ باید دانست که در آیه غایت «إلى المرافق»، حدّ «أیدیکم» است؛ یعنی در وضو، شستن دستها تا حد آرنج منظور است. در ادبیات و علم اصول، مطرح است که غایت، بر سه گونه است^۳:

گاهی غایت، قید برای فعل (متعلق) است؛ مانند: «أتموا الصیام إلى اللیل» و گاهی قید برای حکم است؛ مانند: «کل شیء لك حلال حتی تعلم أنه حرام» و گاهی نیز غایت، قید برای موضوع است؛ مانند: «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلى المرافق» (چهره و دستهایتان را تا آرنجها، بشویید) و یا «اکنس المسجد إلى المحراب» (مسجد را تا محراب جاروکن) در این گونه موارد، متکلم در مقام بیان ترتیب نیست که از کجا شروع نموده و به کجا ختم کن؛ بلکه با توجه به قرینه مقامیه، بیانگر محدوده مسافتی است که باید جارو کند.

در آیه شریفه نیز «إلى المرافق» برای تحدید محل غسل (أیدی) است، نه غسل؛ به جهت اینکه «فاغسلوا أیدیکم» ظهور در فراگیری تمام دست دارد؛ همان طور که «فاغسلوا وجوهکم» ظهور در فراگیری وجه و شستن تمام صورت - طولاً و عرضاً - دارد^۴.

همان طور که هرگاه فعل، نسبت به متعلق خودش بطور مطلق بیاید، مستلزم

۱. برای تفصیل بیشتر رک: منشور جاوید، ج ۴.

۲. «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلى المرافق» (مائده/۶)؛ یعنی: ای مؤمنان! هرگاه خواستید برای نماز برخیزید، چهره و دستهایتان را تا آرنجها، بشویید.

۳. خوینی، معاضرات، ج ۵، ص ۱۳۷؛ أجمود التقریرات، ج ۱، ص ۴۳۶؛ بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۱۱.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب الطهارة، باب ۱۵، ص ۳۸۹، حدیث ۳.

استیعاب آن است، در «فاغسلوا أیدیکم» نیز بدون قید «إلی المرافق»، می‌طلبد که تمام ید، مراد باشد (از سر انگشتان تا شانه) لذا قید «إلی المرافق» آمده تا حد و مقدار دست را بیان نماید.^۱

و یا اگر این ظهور را نپذیرفتیم، قهراً گوییم واژه «أیدی» در آیه، مجمل است^۲ و ما نمی‌دانیم مراد، تا ین انگشتان است یا تا مچ یا تا آرنج یا تا شانه؟ توضیح اینکه واژه «ید» در قرآن و استعمالات عرب، در معانی مختلفی کاربرد دارد:

- ۱- به معنای چهار انگشت است؛ چنانکه در حد سارق می‌فرماید: «و السارق و السارقة فاقطعوا أیدیهما...»^۳ مراد از «أیدیهما» چهار انگشت می‌باشد.
- ۲- از سر انگشتان تا مچ (الکف)؛ مانند آیه تیمم «فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم منه»^۴
- ۳- از سر انگشتان تا شانه. در اقرب الموارد آمده است: «الید: الکف أو من أطراف الأصابع إلی الکتف.»
- ۴- از سر انگشتان تا آرنج؛ چنانکه در آیه وضو آمده است.

بنابراین، لفظ ید، مجمل است و در آیه برای رفع این اجمال، «إلی المرافق» قید برای «أیدی» آمده است و حرف «إلی» (غایت) بیانگر حدّ و مقدار دست است؛ یعنی، در وضو، دست را تا آرنج بشویید. نه تا مچ یا تا شانه. لذا شیعه و اهل سنت، اتفاق دارند^۵ که آیه در مقام بیان ترتیب و کیفیت شستن نیست و از این جهت که از آرنج تا سر انگشتان بشوییم یا بعکس، ساکت است. البته خود آیه، هر دو نوع شستن را می‌رساند ولی شیعه که می‌گوید: باید از آرنج شسته شود، به روایات، استدلال می‌کند^۶؛ البته روایات شیعه هم در حقیقت، ارشاد به همان نحوه شستن متعارف و

۱. محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۲، ص ۱۵۹ ۲. خوئی، محاضرات، ج ۵، ص ۱۳۷

۳. مائده/۳۸ ۴. نساء/۴۳

۵. خوئی، محاضرات، ج ۵، ص ۱۳۷

۶. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، کتاب الطهارة، ج ۱، باب ۱۵، ۱۹ و ۳۲

معمولی عرف مردم است و اهل سنت نیز که از سر انگشتان تا آرنج می‌شویند، به روایات خودشان استدلال می‌کنند، نه به آیه شریفه و شستن از آرنج را نیز جایز می‌دانند؛ شخص، مخیر است در اینکه از آرنج شروع کند یا از انگشتان. ابن کثیر، در تفسیر خود می‌گوید:

إلى المرافق یعنی مع المرافق ... مستحب است وضوگیرنده، از بازو شروع کند و آن را با دو ذراع خود بشوید، چنانکه بخاری نقل کرده است.^۱

شرف‌الدین نووی در کتاب *منهاج* که در فقه شافعیه است، می‌گوید: «الثالث: غسل یدیه مع مرفقیه.»^۲ و نیز در تفسیر *بیضاوی* آمده است:

الجمهور علی دخول المرفقین فی المغسول ... یعنی جمهور علما معتقدند که در شستن، باید آرنجها نیز شسته شود و لذا گفته‌اند «إلی» به معنای «مع» می‌باشد.^۳

ملاحظه می‌فرمایید که هیچ‌کدام، شستن از سر انگشتان تا آرنج را مطرح نمی‌کنند.

صاحب *مجمع البیان* می‌گوید: امت اسلامی اتفاق دارند بر اینکه شستن دستها از آرنج جایز است و وضو، صحیح می‌باشد «لکن الأمة أجمعت علی أن من بدأ من المرفقین فی غسل یدیه صحّ وضوئه»^۴. و نیز در کتاب *اللقه علی المذاهب الخمسة* آمده است:

ذهب الإمامیة إلی وجوب البدئة بالمرفقین ... و قالت بقية المذاهب، الواجب غسلهما کیف اتفق .

۱. ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۲، ص ۲۴ . ۲. *منهاج*، باب وضو، ص ۱۶

۳. *بیضاوی*، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، ج ۲، ص ۱۳۸

۴. *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۲۵۴

شیعه شروع از آرنج را واجب می‌داند...^۱ و باقی مذاهب (اهل تسنن) خود شستن آرنجها را واجب می‌دانند؛ به هر نحوی که صورت بپذیرد.^۲

یعنی شخص مخیر است که از سر انگشتان یا از آرنج شروع نماید، گرچه عملاً به شستن از سر انگشتان ملتزم هستند. بدین سان می‌بینیم که کسی از اهل سنت، شروع از انگشتان را واجب ندانسته است و اگر آیه شریفه دلالت می‌کرد، حتماً واجب می‌دانستند. بنابراین، لفظ «إلى المرافق» قید «أیدیکم» است نه قید «فاغسلوا» و آیه از حیث ترتیب و کیفیت غسل، ساکت است.

پرسش ۳: چرا خداوند پیامبر اسلام ﷺ را با آیاتی عتاب‌آمیز خطاب کرده است؟ فایده این عتابها چیست؟

✓ آنچه علمای امامیه (رضوان الله تعالی علیهم) بر آن اجماع کرده‌اند^۳، عصمت تمام انبیا از گناه صغیره و کبیره است. ولی ترک اولی و افضل، بر آنها جایز است و با مقام عصمت، ناسازگار نیست و در قرآن، عتابها در موارد ترک اولی آمده است و این موارد نسبت به پیامبرش، نه تنها از مقام و منزلت حضرت نمی‌کاهد و کسر شأن آن بزرگوار نیست، بلکه فواید بسیار مهمی دارد که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم؛ لکن قبل از آن، به ۲ نمونه از عتابهایی که در قرآن آمده است - از بیان مفسرین - اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم فیض، ذیل آیه ۴۳ از سوره توبه «عفی الله عنک لِمَ أذنتَ لهم» آنجا که منافقان، فریبکاری نموده و از پیامبر، اجازه نرفتن به جهاد را گرفته بودند، می‌گوید:

۱. مگر ابن ادریس و سید مرتضی که ابن ادریس از سر انگشتان شستن را مکروه دانسته و سید مرتضی از آرنج شستن را مستحب می‌دانند؛ رک: نگاهی به قرآن، ص ۴۳.

۲. مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۲۶. ۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۹۱.

و این آیه معاتبه لطیفی است که آن را با عفو و گذشت آغاز فرموده (و یجوز العتاب من الله فیما غیره اولى و لاسیما للأنبیاء) یعنی عتاب از خداوند در هرچه غیرش اولی باشد بخصوص نسبت به انبیاء جایز می‌باشد^۱.

۲. در سوره تحریم، خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای پیامبر! چرا (بر خود) حرام می‌کنی آنچه را خداوند بر تو حلال کرده است؟» این عتاب، مربوط به اعتراضی است که زنه‌های حضرت، برای رفتن به خانه ماریه بر آن جناب وارد ساختند و حضرت، ماریه یا آشامیدن غسل را بر خود حرام ساخت تا آنها را راضی سازد. شیخ طوسی در تبیان می‌گوید:

پیغمبر سوگند یاد کرده بود که با کنیزش نزدیکی نکند یا فلان آشامیدن را نخورد (فعاتبه الله علی ذلك) پس خداوند وی را عتاب فرموده و کفاره قسم را بر او واجب ساخت^۲.

نواید عتابهای قرآن^۳

۱. محبت و لطف بی‌نهایت:

هر خداشناسی می‌داند که بدترین شقاوتها این است که خداوند، کسی را به خودش واگذارد. معنای اضلال خداوند، در آیاتی نظیر «من یضلل الله فلا هادی له»^۴ همین به خود واگذار کردن است؛ زیرا، وقتی پروردگار، انسان را حمایت نکرد، شکار شیطان خواهد شد. لذا در ادعیه آمده است «اللهم لا تکنلی الی نفسی طرفه عین ابداء»^۵ در قبال این، بزرگترین کامیابی، این خواهد بود که پروردگار مهربان، بنده‌ای را مشمول عنایت و حمایت خود ساخته، اعمالش را تحت نظر بگیرد و هر وقت خطایی از او

۱. فیض، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۰۳. ۲. شیخ طوسی، تبیان، ج ۱۰، ص ۴۵.

۳. با اقتباس و تلخیص از تفسیر نوین، ص ۶۸. ۴. اعراف/ ۱۸۶.

۵. پروردگارا! هرگز یک چشم به هم زدن، مرا به خودم وامگذار. (یعبارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۲، حدیث ۲۸)

سرزند، متوجهش سازد و حتی بعضی اوقات - از شدت محبت نسبت به او یا برای مصلحت شخص او یا مصالح دینی و اجتماعی - به وی عتاب دوستانه، توأم با مهربانی نماید. بنابراین، عتابهای قرآن، کاشف از لطف و محبت بی‌نهایت خداوند نسبت به بنده برگزیده‌اش خواهد بود.

۲. کنترل شدید:

این عتابها، شخص پیامبر را متوجه می‌سازد که تحت نظر و مراقبت شدید پروردگار است و حسابش از مردم جداست؛ این است که در اعمال خود مراقبت و مواظبت شدیدتری انجام می‌دهد و همین شدت مواظبت، او را از ارتکاب گناه دور نگه می‌دارد و چنانکه علامه در شرح تفسیر بیان کرده است، این سختگیری‌ها در غیر واجبات - امور نیک و پسندیده - از اسباب قوی و مهم عصمت می‌باشد.

۳. دفع غلو:

طبع بشر بر این است که در کلیه امور، یا به راه افراط یا تفریط می‌رود و رفتن بر صراط مستقیم، منحصر به افراد نادری است که به مرحله کمال انسانی رسیده باشند. آدمی معمولاً از هر کس متنفر باشد، بدیهایی که نکرده و نداشته به او نسبت می‌دهد و به هر کس ارادت بورزد، درباره او افراط و غلو می‌نماید؛ مثلاً مسیحیان، حضرت مسیح را به مقام خدایی رسانده‌اند و در اسلام، جمعی امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته‌ای حضرت صادق علیه السلام را خدا دانسته‌اند^۱ ولی تعجب اینجاست که حتی یک نفر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خدا ندانسته است. عدم غلو درباره حضرت، موجباتی دارد که همین عتابهای قرآن، از مهمترین آنهاست.

۴. تربیت مسلمانان:

این عتابها، در تهذیب و تربیت مسلمانان، بسیار مؤثر بوده است؛ زیرا وقتی می‌بینند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - با آن عظمت مقام و آن محبوبیت فوق‌العاده - در نزد خداوند،

۱. علی‌اللهی و علیایه و خطایه؛ رک: ترجمه ملل و نحل شهرستانی، صص ۱۹۱ و ۱۹۶.

برای کار کوچکی عتاب می‌شود، آنها حساب کار خودشان را می‌کنند^۱. شیخ طبرسی، ذیل آیه «فلاتدع مع الله إلهاً آخر فتكون مع المعذین»^۲ می‌گوید:

در این آیه شخص پیغمبر را به تنهایی مورد خطاب ساخت تا مردم بدانند که وقتی بزرگواری عظیم‌الشان بیم داده می‌شود، پس حال دیگران چگونه است و هنگامی که او ترسانده می‌شود، پس سایرین سزاوارتر به تحذیر می‌باشند^۳.

۵. نشانه عصمت:

توجه به موارد عتاب، عصمت و دور بودن رسول اکرم را از اعمال ناشایسته و کارهای ناپسندیده نشان می‌دهد و معلوم می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله برای چه اعمالی مورد عتاب قرار گرفته‌اند و اگر فرضاً خلافی مرتکب شده بود، عتاب و بازخواست تندی درباره آن نازل می‌شد؛ پس همان‌طور که عتابها - به گفته علامه - از اسباب عصمت است، از نشانه‌های آن نیز می‌باشد.

عرواحیانی بودن قرآن:

این عتابها، دلیل آن است که قرآن، سخن پیامبر و ساخته فکر او نیست؛ زیرا کسی اعمال پنهانی و حتی افکار درونی خود را برملا و آشکار نمی‌سازد و خویشان را مورد مؤاخذه و عتاب قرار نمی‌دهد. پس یقیناً قرآن، کلام خداست؛ چون فرض دیگر و شقّ سومی وجود ندارد و احدی نگفته است که قرآن، گفتار شخص دیگری است (نه خداوند و نه محمد صلی الله علیه و آله).

۱. از باب إياك أعنى و اسمعی یا جارة، چنانکه امام رضا علیه السلام در جواب مأمون فرمودند (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۰۳؛ احتجاج الطبرسی، ج ۲، ص ۴۳۱)

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۲

۳. شعراء، ۲۱۳/۲

پرسش ۴: فواید سوگندهای قرآن چیست؟ چرا خداوند - با همه عظمتش - سخن از قسم به میان آورده است؟

☑ از لطایف قرآن که تأثیرگذاری آن را دو چندان نموده، سوگندهای آن است و این، شیوه‌ای است معمول که قرآن - با وجود استدلالهای فراوان خود - از آن به نیکویی استفاده کرده است. با اینکه سوگند خوردن، عادت عرب بود، لکن همین سوگندهای قرآن، در عربها هیجانی تازه برانگیخت. با نظری هرچند اجمالی به قرآن، درمی‌یابیم که نه تنها در ضمن بیان مطالب و لابلای آیات، سوگندهایی به چشم می‌خورد، بلکه ۱۷ سوره قرآن، با سوگند آغاز می‌شود. سوگندهای قرآن، دوگونه است^۱: یکی سوگند به خداست (در هفت مورد) و دیگری سوگند به مخلوقات خدا که بسیار متنوع است و پدیده‌های گوناگون عالم هستی را در بر می‌گیرد؛ مانند، اجرام فلکی، مکانها، زمانها، اشخاص، نیروهای عمل‌کننده، کتاب، قلم، قرآن، نفس انسانی، میوه و....

فواید سوگندهای قرآن:

۱. پرواضح است که دلیل اصلی آوردن سوگند در کلام یک متکلم، تأکید بر اهمیت مطلبی است که پس از سوگند می‌آید؛ یعنی، اهمیت امری که برای اثبات آن (مقسم له) قسم، یاد شده است تا در آن نیک بیندیشند و به سادگی از آن نگذرند^۲.
۲. متوجه ساختن بشر به منافع و ارزش و فواید فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد می‌شود (مقسم به)؛ مانند: خورشید، ماه، ستارگان و... لذا چیزهایی که در قرآن مورد قسم واقع شده است، از تنوع و گستردگی خاصی برخوردار می‌باشد. در واقع، با این سوگندها، سوژه‌هایی به دست می‌دهد که مردم درباره آنها بیندیشند و تأمل و تدبّر کنند و این، مردم را تشویق می‌کند تا با شناخت طبیعت،

۱. یعقوب جعفری، سیری در علوم قرآنی، ص ۲۲۴

۲. تفسیر نوین، ص ۲۵

موجب پیدایش و گسترش دانشهایی شوند که برای نمونه، می‌توان به نجوم، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و جامعه‌شناسی اشاره کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

انَّ الله سبحانه يُقسم بما شاء من خلقه تنبيهاً على عظيم قدره وكثرة الانتفاع به. خداوند سبحان، به آنچه از آفریده‌هایش بخواهد، قسم یاد می‌کند تا بشر را به عظمت مقام و کثرت فایده آنها واقف گرداند.^۱

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرمایند:

انَّ ما اقسام الله به من الاشياء فيه عجائب و دلائل على توحيد الله توضح عن عجائب صنعه و بدایع حكمته. آنچه خداوند به آن سوگند یاد فرموده، در آن شگفتی و دلایلی بر توحید خداست که عجایب صنع الهی و بدایع حکمتش را آشکار می‌سازد.^۲

۳. واقعیت داشتن مورد قسم که مورد انکار بوده است یا در آن شک و تردید داشته‌اند و یا آن را موهوم و خیالی می‌پنداشته‌اند؛ مثلاً سوگند به قرآن و قیامت، بدان جهت است که بدانند، قرآن - بی شک - کلام خداست و وقوع قیامت، حتمی است. و یا برای اثبات واقعیت داشتن مقسم‌له است؛ مثلاً، به خورشید و ماه و... سوگند یاد می‌نماید برای «قد افلح من زکّیها»^۳؛ یعنی، همچنان‌که واقعیت داشتن خورشید و ماه حتمی است، این مطلب «قد افلح من زکّیها» نیز قطعی است در حقیقت، وقوع حتمی مقسم‌له را به مقسم به تشبیه می‌کند.

۴. تعظیم مورد قسم (مقسم به)؛ تا مردم، بر اثر بزرگداشت آن، به عبادت و جهاد و دیگر اعمال خیر تشویق شوند؛ مانند سوگند به اسبان مجاهدین؛ اوقات

۱. پژوهشی درباره قرآن و پیامبر، ص ۲۲۹ (به نقل از مجمع‌البیان)

۲. شمس / ۹

۳. همان

فریضه حج؛ «و العادیات»؛ «و الفجر و لیل عشر».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «انّ الله یقسم بخلقه لتنبیبه علی موضع العبرة فیہ انّ القسم یدل علی عظیم شأن المقسم به.»^۱

۵. علامه طباطبایی مدعی است که با دقّت و تأمل در موارد مختلف قسم، درمی یابیم که مقسم به، خود دلیل و برهانی است بر صحت و درست بودن محتوای جواب قسم؛ مثلاً خداوند می فرماید: «فوربّ السماء و الأرض إنه لحق»^۲ که به ربوبیت خداوند در آسمان و زمین، برای رزق و روزی رسانی خداوند استدلال شده است؛ یعنی، مبدأ رزق، ربوبیت خداوند است.^۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. پژوهشی درباره قرآن و پیامبر، ص ۲۲۷ (به نقل از مجمع البیان)

۳. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴۸